

روش اشراقی شاخصه‌های اساسی حکمت اشراق

منصوره سادات حسینی*

چکیده

در میان مکاتب موجود فلسفی، مکتب اشراق با بهره‌گرفتن از «روش اشراقی» از سایر نظام‌های فلسفی متمایز می‌شود. پژوهش حاضر با هدف تبیین نظام اشراقی از طریق بررسی اجمالی مبانی و عناصر فلسفی تأثیرگذار در این مکتب، به نگارش درآمده است. مقاله پیش‌رو ضمن بهره‌گیری از آثار و آراء شیخ اشراق، از میراث مکتوب بزرگان حکمت و دیگر اندیشمندان این عرصه نیز مدد گرفته است.

اما آنچه به عنوان ثمره نهایی این بحث می‌تواند مورد توجه قرار گیرد آن است که شیخ اشراق هرچند روش استدلالی را در کنار روش اشراقی به منظور وصول به حقیقت، شرط ضروری و لازم معرفی می‌کند، اما اکتفا به روش برهانی محض را در دست‌یابی به مقصود حقیقی (کشف واقع) ناکافی دانسته و روش کارآمدتر را طریقی می‌داند که ضمن بهره‌گیری از آراء مشائین، پایه‌ها و مبانی خود را بر اساس آموزه‌های شریعت حقه و نیز منابعی همچون آراء حکمای باستان مبتنی ساخته باشد، به گونه‌ای که مؤید وفاق و هماهنگی عقل و اشراق گردد. در این مقاله از روش توصیفی - تحلیلی استفاده شده است.

کلیدواژه‌ها: اشراق، شهود، روش اشراقی، علم حضوری، حکمت بحثی، حکمت ذوقی.

مقدمه

«روش‌شناسی حکمت اشراق و اعتبار معرفت‌شناختی آن»، رحمت‌الله رضایی؛ «روش‌شناسی فلسفه اسلامی»، رسول نادری و حمید خدابخشیان.

آنچه مقاله حاضر را متمایز از مقالات مذکور می‌سازد، توجه ویژه به روش اشراقی و شهودی به عنوان روشی کارآمد در کنار روش عقلی در مرتبه کشف و دست‌یابی به واقع و بررسی این روش در حوزه نیل به واقع است.

نظر به اهمیت نظام فلسفی اشراق و نقش آن در تکامل فلسفه‌های قبل از خود، بررسی طریقه و روش به کار رفته در این حکمت در دو مقام «اثبات حقایق» و «نیل به حقایق»، به منظور دریافت صحیح و روشن‌بینانه از نحوه تبیین و تدوین نظام اشراق، ضروری به نظر می‌رسد.

سؤال اصلی که این پژوهش درصدد پاسخ‌گویی به آن است، این است: روش اشراقی که مایه امتیاز نظام فلسفی اشراق از سایر نظامات می‌گردد کدام است؟

سؤالات فرعی مرتبط با پژوهش حاضر نیز عبارتند از:

۱. عناصر و منابع تأثیرگذار در روش اشراقی چیست؟
۲. ارتباط روش برهانی با روش اشراقی چگونه و تا چه میزانی است؟
۳. مبانی و آثار روش اشراقی کدامند؟

در ذیل، به تعریف اجمالی برخی از اصطلاحات و مفاهیم اساسی به کار رفته در این نوشتار می‌پردازیم:

اشراق: تابش انوار معرفت بر قلب و جان انسان برای نیل به واقعیت.

شهود: دریافت عینی حقایق برای رسیدن به واقعیت هستی.

روش اشراقی: نوعی روش فلسفی که در مرتبه کشف و وصول به حقیقت بر پایه سیر و سلوک و ریاضت‌های عملی به کار گرفته می‌شود.

حکمت اشراق به عنوان یکی از نظام‌های فلسفی، در عین بهره‌گیری از دستاوردهای علمی مکاتب پیش از خود، در نگاهی دقیق، درصدد ارتقای بخشی به فلسفه‌ای است که با محوریت استدلال و برهان تنها ناظر به اثبات و تبیین حقایق هستی بوده و در این مسیر از ابزار مناسب آن - عقل و استدلال - بهره جسته است.

در واقع، فلسفه اشراق حیطة مسائل فلسفی را از مرتبه اثبات و تبیین عقلی محض به مرتبه کشف و دست‌یابی به حقیقت ارتقا بخشیده و در این زمینه از روش شهودی علاوه بر روش برهانی بهره گرفته است و این امر یکی از شاخصه‌های اصلی در مکتب اوست که آن را از سایر مکاتب به خوبی جدا می‌سازد.

در بررسی آثار مکتوب پیرامون پژوهش حاضر، مجموعه‌ای از منابع و آثار قابل ذکر است که از آن جمله می‌توان به کتاب‌های ذیل اشاره کرد:

مجموعه مصنفات شیخ اشراق مشتمل بر ۴ مجلد؛ شرح حکمة الاشراق، شمس‌الدین محمد شهرزوری؛ شرح حکمة الاشراق، قطب‌الدین شیرازی؛ معرفت و اشراق در اندیشه سهروردی، حسین ضیائی؛ شعاع اندیشه و شهود در حکمت سهروردی، غلامحسین ابراهیمی دینانی؛ سه حکیم مسلمان، سیدحسین نصر؛ نگاهی به سرچشمه‌های حکمت اشراق و مفهوم‌های بنیادی آن، صمد موحد؛ نور در حکمت سهروردی، سیما نوربخش؛ تاریخ فلسفه اسلامی، هانری کربن؛ قطب‌الدین شیرازی و علم‌الانوار در فلسفه اسلامی، جان والبریج، ترجمه جواد قاسمی.

برخی از مقالات مرتبط با پژوهش حاضر نیز عبارتند از: «منتخبی از مقالات فارسی درباره شیخ اشراق سهروردی»، به اهتمام حسن سیدعرب؛ «خردنامه صدرا»؛

تعاریف

تعریف مکاشفه

شهرزوری شارح **حکمة الاشراق**، «مکاشفه» را این گونه تعریف می‌کند: «ربما ارادوا بالمکاشفة ظهور الشیء للقلب باستیلاء ذکره من غیره بقاء الترتب و قد یعنون به ما یحصل بالالهام دفعة من الامور العقلیة من غیر فکر و طلب و ربما ارادوا بالکشف ما یحصل بین النوم و الیقظة»^(۱) مراد از مکاشفه، آشکار شدن باطنی و قلبی امری برای انسان است بدون اینکه قبلاً اندیشیده شده باشد و گاهی مراد از مکاشفه، ظهور امور عقلی برای قلب انسان است که بدون هرگونه اندیشه و طلب، به صورت دفعی و از راه الهام صادر می‌شود و چه بسا مراد از مکاشفه، حالتی بین خواب و بیداری باشد.

شارح دیگر **حکمة الاشراق**، قطب‌الدین شیرازی، بر تعریف شهرزوری معنای دیگری را نیز می‌افزاید: «أو ارتفاع الغطاء حتی یتضح جلیة الحال فی الامور المتعلقة بالآخرة اتضحاً یجری مجری العیان الذی لا یشک فیة»^(۲) یا کنار رفتن پرده به گونه‌ای که در امور اخروی، حقیقت به نحوی آشکار و عیان گردد که جاری مجرای «دیدن» باشد که در آن شکی راه ندارد.

تعریف اشراق

الف. معنای لغوی اشراق: اشراق از نظر لغت به معنای درخشندگی، روشن شدن، تابش، طلوع و نور افشانی آفتاب در زمان برآمدن است.^(۳)

ب. معنای اصطلاحی اشراق: اشراق در اصطلاح به چند معناست:

۱. به معنای خرد یا حکمت الهی و ظهور عالم وجود که اشراق اساس و سرچشمه آن است؛ از این رو، همان گونه که این اصطلاح، در عالم محسوس به معنای درخشندگی

حکمت بحثی: حکمت مبتنی بر بحث و استدلال و نظر.

حکمت ذوقی: حکمت مبتنی بر کشف و شهود.

پیش از ورود به بحث اصلی، لازم است در خصوص روش فلسفه و روش فلسفه اشراق توضیحاتی ارائه نمایم. هر علمی دارای روش یا روش‌هایی است که از آن بهره می‌گیرد. فلسفه نیز به عنوان یک دانش، روش مخصوص به خود را دارد. مراد از روش به طور عام مجموعه ابزارهایی است که ابتدا در مقام گردآوری و سپس در مقام سنجش و داوری در مسائل علم مورد استفاده قرار می‌گیرد. به تعبیری شیوه و نحوه چینش، پردازش و تبیین مسائل علم است. لکن از آن رو که فلسفه گاهی در مقام اثبات و تبیین حقایق و گاه در مقام کشف و نیل به واقع قرار دارد، روش فلسفه نیز در دو مقام قابل بررسی است:

الف. بهره‌گیری از روش برهانی: از آن رو که فلسفه، نوعی هستی‌شناسی عقلی به شمار می‌آید، روش آن نیز روشی صرفاً استدلالی و عقلانی است و بر این اساس، با استفاده از قضایای مفید یقین در صدد اثبات برهانی حقایق هستی است.

ب. بهره‌گیری از روش برهانی و شهودی: فلسفه در این جایگاه دارای مرتبه‌ای فراتر از مرتبه اول بوده، علاوه بر اینکه به اثبات و استدلال بر حقایق اکتفا نمی‌کند، در صدد دستیابی به واقعیت هستی است و در این مرحله از ابزار خاص خود بهره می‌گیرد. ابزار ضروری در این مرحله - علاوه بر استدلال و برهان - مکاشفه، اشراق و شهود است.

فلسفه اشراق در مرتبه تبیین و استدلال، صرفاً از روش عقلی (برهانی) بهره گرفته و در مرتبه کشف و نیل به واقع، علاوه بر روش عقلی از روش شهودی نیز مدد می‌جوید.

جان آدمی می‌تابد، باشد و جوهر و هسته مشترک میان حکمت اشراقی به معنای حکمت کشفی و حکمت مشرقی همان تأکید و اهتمام بر نور و بارقه‌های الهی است.

تعریف شهود

الف. معنای لغوی شهود: شهود در لغت به معنای حاضر شدن، حاضر آمدن، دیدن، معاینه، عیان، پیدا، آشکار و حضور (در مقابل غیب) است. (۷)

ب. معنای اصطلاحی شهود:

۱. در اصطلاح سالکان، رؤیت حق است که از مراتب کثرت موهومات صوری عبور نموده، به مقام توحید عیانی رسیده، در صور جمیع موجودات مشاهده حق نماید و غیریت دور شده، هر چه بیند حق بیند. (۸)

۲. به معنای شیوه تحصیل معرفت و روش خاصی است که می‌توان در مقام نیل و دست‌یابی به واقعیت از آن بهره جست. (۹)

به نظر می‌رسد مفاد شهود در این پژوهش را باید ناظر به روش شهودی در وصول به حقیقت دانست.

بررسی روش اشراقی

پیش از ورود به این بحث، لازم است به اختصار، پیشینه تاریخی روش اشراقی را متذکر شویم. شیخ اشراق در عصری زندگی می‌کرد که تفکر مشائی، به ویژه از ناحیه غزالی به شدت مورد تهاجم قرار گرفته بود. چنین فضای حاکم بر عصر شیخ اشراق، او را به نوعی واکنش ایجابی و سلبی وادار می‌کرد. واکنش سلبی او در مقابل حکمت مشاء را می‌توان اعتقاد او به اینکه این نوع فلسفه‌ورزی به تنهایی کافی نیست، دانست.

واکنش ایجابی او عبارت از تکمیل و تصحیح این نوع فلسفه بود و از این‌رو، یکی از مهم‌ترین تغییرات ایجابی و

بامدادی و نخستین پرتو ستاره صبحگاهی است، در سپهر معقولات نیز لحظه تجلای معرفت را بیان می‌کند.

۲. فلسفه مبتنی بر شهود و عرفان عملی و سیر و سلوک که از مشرق عقل محض، اشراق می‌شود.

۳. منظور از معرفت اشراقی، حکمت الهی اشراقیون (مشرقیون)، یعنی حکمت الهی حکیمان ایران باستان است؛ اما نه فقط به دلیل تعلق آن حکیمان به خاک ایران، بلکه به دلیل آنکه معرفت آنان، اشراقی و مبتنی بر کشف و شهود بوده است. (۴)

لکن آنچه در مقدمه بر شرح حکمة الاشراق در تبیین مراد از «اشراق» آمده است ناظر به معنای سوم از اشراق است: «حکمتی که بر اشراق که کشف باشد نهاده شده یا مقصود حکمت مردم مشرق زمین است که اهل فارس (ایران) هستند و این هم به معنای اول بازمی‌گردد؛ زیرا حکمت ایرانیان، کشفی و ذوقی بوده و به اشراق نسبت داده شده که همان ظهور انوار عقلی می‌باشد و اعتماد فارسیان (ایرانیان) در حکمت، بر کشف و ذوق بوده است.» (۵)

قطب‌الدین شیرازی سپس در ادامه چنین اظهار می‌دارد: «فلسفه مشرق همان فلسفه اشراق است؛ یعنی فلسفه مشرق‌زمین و حکمت رایج در میان حکمای فرس که شیخ شهاب‌الدین زنده‌کننده آن می‌باشد. همان فلسفه اشراق و وجه نام‌گذاری حکمت اشراق از سوی شیخ، مناسب با حکمت مشرق‌زمین است.» (۶)

اکنون با توجه به اینکه حکمت رایج در مشرق، همان حکمت ذوقی و مبتنی بر کشف و شهود است، می‌توان گفت: چه منظور از حکمت اشراق، حکمت اهل مشرق و چه حکمت مبتنی بر کشف و شهود و حکمت ذوقی (در برابر حکمت بحثی) باشد، هر دو به یک مطلب بازمی‌گردد. از طرفی، احتمال دارد که منظور از اشراق، نوعی کشف و شهود، یعنی نور و بارقه الهی که بر قلب و

واقع است که از منظر سهروردی، طریقی متقن، مستدل و مجرب است و سهروردی در **حکمة الاشراق** از چنین روشی بهره جسته است و از این رو، این اثر نه یک اثر عرفانی، بلکه کتابی فلسفی است که احکام آن با استفاده از کشف در کنار عقل به دست آمده و از طریق پراهین عقلی، تبیین گردیده است. این اصل که عارف و سالک بدون نیروی تفکر نظری، عارفی ناقص و غیر کامل است - درست آن گونه که یک فیلسوف بدون تجربه عرفانی فیلسوفی ناقص است و نمی تواند گویای اسرار عالم قدس باشد - روح حاکم بر تفکر فلسفه اشراق به شمار می رود. شیخ اشراق خود در این باره اظهار می دارد: «فکما أن السالك اذا لم يكن له قوة بحثية هو ناقص فكذا الباحث اذا لم يكن معه مشاهدة آيات من الملكوت يكون ناقصاً غير معتبر ولا مستنطق من القدس.»^(۱۳) همچنان که سالک بدون نیروی تفکر نظری، عارفی ناقص به شمار می رود، فیلسوف نیز در صورت مشاهده نکردن نشانه های ملکوت، ناقص بوده و نمی تواند گویای اسرار عالم قدس باشد.

توجه به شهود در شریعت

به نظر می رسد در عطف توجه سهروردی به روش شهودی، آموزه های شریعت بی تأثیر نباشد. در شریعت مضامینی وجود دارد که تثبیت کننده روش شهودی و کشفی است و اساساً شهود به عنوان راه رسیدن به واقع بسیار مورد توجه و عنایت قرار گرفته، به گونه ای که فیلسوف مسلمان را به حجیت ذاتی شهود سوق می دهد. از این رو، می توان گفت: شریعت، نه تنها نسبت به راه و روش شناخت و معرفت، سکوت اختیار نکرده، بلکه راه شهود را به عنوان روش کارآمد امضا نموده است. روایت شریفه «ما اخلص عبد لله - عزوجل - اربعین صباحاً

تکمیلی او را می توان بهره گرفتن او از روش اشراقی در کنار روش استدلالی به منظور نیل به واقع ارزیابی نمود. در حقیقت، حکمت اشراق، سلوک عرفانی را برای اکتشاف و نیل به حقیقت، یکی از اساسی ترین عناصر در روش فلسفی خویش مطرح نمود و بر این پایه، به حل و فصل و تبیین مسائل فلسفی پرداخت.

فلسفه اشراق در عین معتبر دانستن روش استدلالی و مبانی حکمت مشاء، در اصول بنیادین و سلوک فلسفی، راه خود را از آنان کاملاً جدا می سازد. سهروردی توجه به اشراق را امری می دانست که لازمه فلسفه ورزی بود: «بل الاشراقیون لا ينتظم امرهم دون سوانح نورية.»^(۱۰) به اعتقاد سهروردی، حقایق موجود در حکمت اشراق، به وسیله فکر حاصل نشده، بلکه به وسیله امر دیگری که شارح **حکمة الاشراق**، قطب الدین شیرازی، آن را ذوق و کشف^(۱۱) معنا می کند، حاصل می شود و سپس برای آن استدلال و برهان ارائه می شود تا برای دیگران نیز قابل تثبیت باشد. البته این استدلال و برهان را در مرحله پایین تری، حجت می داند و از این رو، ضمن اعتقاد به اهمیت استدلال و برهان و ضرورت ورزیدگی در علوم استدلالی و بحثی برای ورود به حکمت اشراق، آن را به تنهایی کافی ندانسته و معتقد به محوریت کشف و شهود است. بر این اساس، می توان دریافت که مراد او از استدلالات عقلی و بهره برداری از عقل، عقل منور به نور شهود است. به تعبیر دیگر، اگر تسلط در علوم بحثی و تقویت جنبه های استدلالی و برهانی را یکی از مقدمات ضروری و شرایط فهم و آغاز حکمت در نظر بگیریم، بی تردید، کشف و شهود، ریاضت و انسلاخ از دنیا و سایر امور تهذیبی، شرط دیگر فهم و شروع در این حکمت خواهد بود؛ چراکه باید بر عروج به عالم انوار توانا شد.^(۱۲) و این همان روش کشف حقایق و دست یابی به متن

از این رو، حکمت اشراق اگرچه متکی بر مبانی شهودی معینی ورای «بحث» است، اما نظام فکری شیخ اشراق در تضاد با روش حکمت مشاء نیست. او روش بحثی را مبدأ حرکت و جزء لازم در جنبه‌های معینی از روش‌شناسی اشراقی می‌داند. شاید تنها در مقایسه با حکمت مشاء بتوانیم دریابیم که چگونه نظام اشراق در صدد است گستره دید انسان را از اشیاء و عالم گسترش دهد. (۱۶)

در حقیقت، سهروردی در مجموعه آثار خود و به ویژه در *حکمة الاشراق*، ضمن تدوین نتایج حاصله از تجربیات شهودی خود، آنها را در بازسازی حکمت با یکدیگر آمیخته و بدین‌گونه تدوینی نهایی از نظام بدیع اندیشه اشراقی را به نمایش گذاشته است؛ به گونه‌ای که همین اثر او شامل بحث‌ها، روش‌ها، ضوابط و اصول اشراقی حکمت است.

این اثر، آمیزه‌ای کامل و سازگار میان «حکمت بحثی» و «حکمت ذوقی» است که مشخص‌ترین نشانه حکمت اشراق (۱۷) به شمار می‌رود. او خود در مقدمه *حکمة الاشراق* تصریح می‌کند: «از من تقاضا شده تا کتابی را در باب آنچه به واسطه ذوق برایم حاصل شده بنگارم و لذا حکمت اشراق را براساس شهودات خود نگاشته‌ام.» (۱۸) البته بلافاصله اظهار می‌دارد که برخی از کتب از قبیل تلویحات را بر طریقه و شیوه مشائین (یعنی روش بحثی) نگاشته‌ام، اما طریقه شهود، طریقی نزدیک‌تر، منظم‌تر، منضبط‌تر و آسان‌تر در تحصیل حقیقت به شمار می‌رود؛ طریقی که با فکر حاصل نشده، بلکه با شهود به دست آمده و سپس در اثبات آن استناد به دلیل و استدلال شده است؛ به نحوی که با قطع نظر از استدلال‌ها، احدی او را به شک و تردید نمی‌اندازد. (۱۹)

در واقع، می‌توان گفت: آنچه به شیخ اشراق توان و قدرت کار فلسفی و تحلیل عقلی و استدلالی در مباحث فلسفی

الاجرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه» (۱۴) از جمله مضامین والایی است که ناظر به همین جهت است. زیرا چهل روز ریاضت و سیر و سلوک (اخلاص ورزیدن)، موجب جاری شدن حکمت از قلب و دل به سوی زبان می‌گردد و یا آیه شریفه «وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (کهف: ۶۵) که در مورد حضرت خضر علیه السلام است، ناظر به غیر کسبی بودن علمی است که به آن حضرت اعطا گردیده و اینکه این راه، راه تعلیمی و نظری و رسمی نیست، بلکه راه شهودی و اشراقی است. شاید بتوان گفت: آیات و روایاتی از این قبیل، در شکل‌گیری شیوه و مشرب اشراقی در میان فلاسفه مسلمان و تأثر آنان نسبت به این روش، تأثیرگذار بوده است.

از سوی دیگر، شیخ اشراق مبتنی بر روش فلسفی خود، از قرآن کریم و احادیث شریف نبوی نیز بهره‌مند گشته و الهام گرفته است؛ آنجا که در *حکمة الاشراق* این‌گونه بیان می‌دارد: «و قال شارح العرب و العجم: ان لله سبعاً و سبعین حجاباً من نور، لو كشفت عن وجهه لاحرقت سبحات وجهه ما ادرك بصره و اوحى اليه "الله نور السموات و الارض" و قال "ان العرش من نوري" و من الدعوات الماثوره "اسألک بنور وجهک الذی ملا ارکان عرشک"» (۱۵)

مطلب دیگری که در فلسفه اشراق، قابل تأمل به نظر می‌رسد آن است که سهروردی، طی دوره‌ای که به تألیف، تعلیم و بازنویسی آثار اصلی خود پرداخته، پیوسته ناظر به طرح روش مند حکمت اشراق بوده است. برای مثال، وقتی سهروردی می‌گوید: «کتاب تلویحات من مطابق با طریق مشائیان است»؛ یعنی این کتاب نوشته‌ای مستقل و صرفاً مشائی نبوده و مبین تمایل وی به اندیشه مشائی هم نیست، بلکه به طریقه بحثی اشاره دارد و سعی می‌کند به روش استدلال و بحث، مطالب فلسفی را مطرح کند.

سخن به میان آورده است؛ به نحوی که شاخه‌های این شجره با قوتی وصف‌ناپذیر، پیوسته در فزونی و پراکندگی است و او آن را به نام «خمیره ازلی حکمت» که خمیره‌ای واحد، ازلی و مقدس است معرفی می‌نماید. (۲۳)

هانری کرین در مقدمه فرانسوی خود بر جلد اول از مجموعه مصنفات شیخ اشراق، به نقل از سهروردی این‌گونه می‌نویسد: «و اودعنا علم الحقیقة فی کتابنا المسمى بحکمة الاشراق احینا فیہ الحکمة الحقیقیة التي ما زالت ائمه هند و فارس و بابل و مصر و قدماء یونان إلی افلاطون یدورون علیها و یتخرجون عنها حکمتهم و هی الخمیرة الازلیة»؛ (۲۴) ما اسرار علم حقیقت را در کتاب حکمة الاشراق آورده‌ایم و آن کتابی است که حکمت کهن در آن دوباره زنده شده است. حکمتی که همواره مدنظر پیشوایان حکمت در هند، پارس، کلد و عصر فیلسوفان کهن یونان تا افلاطون بود و منبع حکمت الهی آنان را تشکیل می‌داد، این خمیره ازلی است.

از دیدگاه شیخ اشراق، تفکرات فلسفی انسان در اشکال یونانی، هندی و ایرانی‌اش حامل و جوهری از حقیقت بوده و انسان در سیر تاریخ حکمت همواره وارث حقیقت یا دست‌کم جنبه‌هایی از حقیقت بوده است. (۲۵) این خمیره ازلی، سهروردی را به ترسیم و تبیین شجره نسب اشراقیون هدایت می‌نماید. بر این اساس، در تاریخ فلسفه مرحله‌ای از تفکر با هرمس شروع می‌شود و تا یونان ادامه می‌یابد و هیچ‌گونه تضادی میان حکمای یونان و حکمای شرقی مشاهده نمی‌شود. افرادی نظیر فیثاغورث، سقراط و افلاطون همین روش را داشته و از راه شهود به حقایق (حکمت حقه) دست می‌یافتند. سهروردی از هرمس به عنوان پدر فلسفه و فیلسوفان یاد کرده است: «و اعلم ان الحکمة... مثل والد الحکما، اب الآباء هرمس و قبله آغاذاذیمون و ایضاً مثل

بخشیده است، شهود است. به تعبیری، به برکت شهود و در سایه شهود است که می‌توان مسائل فلسفی را با قوت و قدرت مطرح و تحلیل و استدلال عقلی بر آن ارائه نمود و این امر، در کار شیخ اشراق به وضوح مشهود است.

بدین بیان، روش حکمت اشراق را می‌توان مبتنی بر تطهیر باطن، دریافت واقعیت و تبیین آن دریافت‌ها دانست که در نظام نوری شیخ اشراق نمود پیدا می‌کند. از این رو، مکتب اشراق مهم‌ترین مکتبی است که شهود را به گونه‌ای نظام‌مند وارد فلسفه نموده، از آن برای رسیدن به حقیقت، در کنار روش عقلی، همزمان استفاده می‌کند. بنابراین، می‌توان گفت که این مکتب در مقام تبیین و ارائه متکی بر استدلال عقلی است و از این رو، حکمت اشراق به لحاظ روشی نوعی فلسفه است که قدر جامع میان نحله‌های مختلف فلسفی را که وفاداری و التزام به روش عقلی و استدلالی است، دارا می‌باشد. (۲۰) شیخ اشراق می‌کوشد از مدعیات شهودی خود تبیین و توجیه منطقی ارائه نماید و این تلاش در آثار وی کاملاً مشهود است. از این رو، نوع حکمتی که سهروردی بدان رشد و قوام بخشید و به «حکمة الاشراق» شهرت دارد، عقلانیت را دربر می‌گیرد، اما با مبتنی کردن آن بر پایه رؤیت مستقیم حقیقت، از عقلانیت عادی فراتر می‌رود. (۲۱)

عناصر اصلی روش اشراقی

در تبیین عناصر اصلی روش اشراقی، ابتدا باید نوع نگاه شیخ اشراق به فلسفه را متذکر شویم. از منظر سهروردی، حقیقت فلسفه عبارت است از دستیابی به متن واقع، آن‌گونه که هست. وی در این مسیر، هر کسی را که بتواند به متن واقع بدین‌گونه دست یابد، حکیم حقیقی به شمار آورده و حکمت او را حکمت حقه می‌داند. (۲۲)

از این رو، در **مطارحات** از شجره عظیم حکمت

فیثاغورث و انباز قلس» (۲۶)

پس از هرمس، تفکر فلسفی به دو شاخه غربی و شرقی تقسیم شد که سرانجام به دست سهروردی بار دیگر به هم رسیدند. در خاستگاه (در ریشه درخت) هرمس (پدر حکمت) قرار دارد. در جانب شرقی، حکمای فارس یا فهلویون (کیومرث، فریدون و کیخسرو) قرار دارند. خسروانین پس از کیخسرو می‌آیند و در جانب غربی این شجره امپدکولوس، فیثاغورث و افلاطون هستند و فیثاغوریان پس از این می‌آیند. سرانجام دو کمان جانبی این شجره که در بالای درخت به یکدیگر می‌رسند، در اوج حرکت خود به گروه اشراقیون منتهی می‌گردد و سهروردی در سنت اشراق به کانون تلاقی و برخورد ایرانی و یونانیت که مکمل یکدیگرند، تبدیل می‌گردد و اساس حکمت اشراق شکل می‌گیرد.

سهروردی خود را در فلسفه صاحب همان روش و حکمت حقه‌ای می‌داند که هرمس در گذشته داشته است. هرمس از نظر او آغازگر تفکر اشراقی بوده و او ادامه‌دهنده آن است.

ارسطویی همراه بود، اما به دست توانای شیخ اشراق، دوباره به مسیر شهودی برگشت و حکمت اشراق با درون‌مایه گران‌بهای روش اشراقی، تشکیل شد و این همان خمیره ازلی حکمت و به تعبیری خرد جاودان است که شالوده حکمت تمامی حکما از صدر تاکنون همین بوده و اصل در حکمت نیز، حکمت حقه است که از طریق شهود و اشراق، قابل وصول و دست‌یابی است.

سهروردی سپس در تعریفی ویژه از «حکیم متأله»، او را کسی می‌داند که بدنش برای او به مثابه لباسی است که هرگاه اراده کند بر تن کرده و هرگاه نخواهد از تن برون خواهد کرد تا جایی که اگر بخواهد، به سوی عالم نور عروج می‌نماید و اگر بخواهد، در هر صورتی که اراده کند ظاهر خواهد شد و اساساً مادامی که انسان به خمیره ازلیه مقدسه حکمت دسترسی نیافته و به مقام خلع و لبس نایل نشده باشد، اطلاق نام «حکیم» از منظر سهروردی بر او صحیح نخواهد بود. (۲۷)

مبانی روش اشراقی

شیخ اشراق در روش فلسفی اشراقی خود، از یک سلسله مبانی بهره جسته که اینک به بررسی اهم این مبانی می‌پردازیم.

برخورداری شهود از مفاد معرفتی ناظر به واقع

باید دانست که شهود محل بحث، شهود قلبی بوده و متفاوت از شهود حسی و تجربی است. بنا به تصریح سهروردی، هدف از فلسفه و حکمت، شناخت مفارقات و مبادی (خداوند سبحان) و مباحث و امور کلی ناظر به واقعیت است نه آنکه شهود اساساً در وادی عواطف و احساسات بوده و نظر به واقع ندارد. بنابراین، محتوایی که در شهود دیده می‌شود به واقعیات تعلق داشته و ناظر به کشف این واقعیات است؛ از این رو، حکیم کسی است که

بدین سان، منابع این حکمت عبارتند از: ۱. خمیره حکمت فیثاغورثیان که از طریق شخصی به نام اخی اخیم (ذوالنون مصری) به سهروردی رسیده؛ ۲. خمیره حکمت خسروانی که از طریق اساطیر یونانی و سپس سه استاد و پیشوای صوفیان، بایزید بسطامی، حلاج و خرقانی به دست سهروردی رسیده است. نتیجه و حاصل آمیزش این دو حکمت ثمره‌ای شد که در تفکر منور شیخ اشراق به «علم‌الانوار» مبدل گردید. درست است که حکمت، در نهایت به حکمت بحثی و ذوقی تقسیم گردید و حکمت بحثی با ظهور ارسطو راه یونان و حکمت ذوقی جانب شرق را در پیش گرفت و گاه چهره غالب حکمت در طی قرون چند با حکمت بحثی

مطرح است، به گونه‌ای که هر امری که قابلیت شهود داشته باشد، از ناحیه عقل مردود نخواهد بود. از آن‌رو که عقل و شهود در یک افق و کرانه قرار دارند، تعارض و تناقضی میان آنها وجود ندارد و اساساً حجت آوردن شیخ اشراق برای شهوداتش، شاهدی بر این مدعاست: «ثم طلبت الحجة علیه»^(۳۱) همچنین در خصوص «اهل تجرید» که به واسطه انسلاخ از ابدان، موفق به مشاهده انوار قاهره شده‌اند نیز اظهار می‌دارد که پس از این شهود، به اقامه حجت و برهان برای دیگران پرداخته‌اند.^(۳۲) بنابراین، می‌توان گفت: در مکتب شیخ اشراق نه تنها عقل و شهود تعارضی ندارند، بلکه ساحت عقل با ساحت شهود توافق دارد.

مدد دادن شهود به عقل

با آنکه عقل قادر به دست‌یابی به واقع است، اما در برخی از موارد به دلیل نامأنوس بودن نسبت به برخی از حیطه‌های بسیار پیچیده ماوراء طبیعت، با پای خود نمی‌تواند این راه را طی کند. در این موارد، شهود به کمک عقل آمده و او را در رسیدن به واقع، مدد می‌دهد و در این مسیر از ابزارهایی همچون ریاضت و سیر و سلوک برای رسیدن به شهود استفاده می‌کند تا آنکه عقل - عقل سلیم از شبهه و مغالطه و امور وهمی - قوت یافته و بتواند کار عقلانی کند.

در چنین صورتی، عقل، منور به نور شهود گشته و طی مسیر می‌کند، وگرنه اگر شهود مددکار عقل نباشد و عقل بخواهد عالم ماوراء را بدون کمک شهود و با عقل بحثی ادراک کند، مانند فرد نابینایی است که می‌خواهد سیاحت ارض کند و یا همچون فرد زمینگیری است که می‌خواهد پیک باشد.^(۳۳) کنایه از اینکه به کندی طی طریق می‌کند و تصور دقیق و صحیحی از امور ندارد. بنابراین، شیخ اشراق معتقد است: همان‌گونه که ستاره‌ها رصد می‌شوند،

شناخت و معرفت واقع‌بینانه خود نسبت به مسائل را با شهود و ذوق توأم سازد.^(۲۸) در شهود، بخشی از حکمت وجود دارد؛ به گونه‌ای که اگر در پرتو نور و شهود، محبت کوخ دنیا از دل انسان بیرون نرود، هرگز ضوء حکمت نخواهد آمد؛ زیرا این دو با یکدیگر جمع نمی‌شوند: «و ما لم يتألق لك نور... فلست بذی حظ من الحکمة و لم یجتمع ضوء الحکمة و محبة هذه کوخ الغسق فی نفس»^(۲۹) مادامی که نوری برایت نتابد... بهره‌ای از حکمت نبرده‌ای و بدان که نور حکمت با محبت کوخ دنیا در یک‌جا جمع نمی‌شود.

هم‌افق بودن عقل و شهود

شهود قادر است به ساحت‌هایی که عقل راه یافته، راه پیدا کند و این امر در امور حسی و تجربی امکان‌پذیر نیست؛ زیرا حیطه حسیات و امور تجربی محدود به عالم ماده بوده و راهی به عوالم بالا و افق‌های دیگر - که فلسفه بدان می‌پردازد - ندارد؛ اما فلسفه و عقل، توانایی راه‌یابی به حیطه شهود و عرفان و قرار گرفتن در افق او را دارد؛ زیرا حیطه شهود، ماوراء طبیعت است که عقل می‌تواند بدان راه یابد. بنابراین، دو موطن عقل و شهود قابل تطبیق بر یکدیگرند و از این‌رو، شیخ اشراق برای شهوداتش اقامه حجت و برهان می‌کند و فیلسوف حقیقی را کسی می‌داند که در کنار بحث، به دنبال شهود نیز باشد: «و کفاک من العلم التعلیمی طرفاً فعلیک بالعلم التجردی الاتصالی الشهودی لتصیر من الحکماء»^(۳۰) برای اینکه در زمره حکما به شمار آیی، باید پس از بهره بردن از علم بحثی و نظری، به علم تجردی اتصالی شهودی نایل شوی.

عدم تعارض عقل و شهود

پس از هم‌افق بودن عقل و شهود، عدم تعارض این دو

عالیه دارد. طریق صحیح برای رسیدن سالک به نور الله، عبارت از طریق و روش اشراقی است که سهروردی ضمن پیمودن آن، دلایلی بر آن اقامه کرده است:

(۱) یقین امری است که فقط از راه فکر و استدلال و برهان حاصل نمی‌شود، بلکه در مقام وصول به حقیقت مستلزم اشراق و کشف و شهود - که خود نتیجه ریاضت سیر و سلوک و مجاهده است - می‌باشد. از این رو، مطالبی را که شیخ اشراق از طریق کشف و شهود (ذوق) و تحمل ریاضات و تلاش‌های فراوان دریافت نموده، مستدل به ادله و براهین عقلی و استدلالی گشته است و البته این دریافت ذوقی به گونه‌ای برای او مسلم و قطعی است که با فرض قطع نظر از دلیل و برهان عقلی، باز هم جای تردید و شک در حقانیت و صحت مطالب به دست آمده باقی نمی‌گذارد. به تعبیری، مادامی که حاصل کار فیلسوف، منتهی به اشراق نشود در شک و ابهام و تردید باقی خواهد ماند: «و هذا سیاق آخر... و لم يحصل لی اولاً بالفکر بل کان حصوله بأمر آخر ثم طلبت علیه الحجة حتی لو قطعت النظر عن الحجة ما یشککني فیه مشکک»؛ (۳۶) این روش فلسفی ابتدائاً از طریق فکر و استدلال برای من حاصل نشده، بلکه با امر دیگری (شهود) برایم حاصل شده و سپس به اقامه دلیل و حجت بر آن پرداخته‌ام، به گونه‌ای که با قطع نظر از دلیل، جای تردید و شک در حقانیت آن باقی نمی‌گذارد.

(۲) شهود که از ارکان بنیادی و اساسی در روش اشراقی به شمار می‌رود، دارای اعتبار و حجیت است. شیخ اشراق این اعتبار و حجیت را مستند به اقامه دلیل می‌سازد. به اعتقاد سهروردی، شهود حکمای عظاما به حدی معتبر است که مطالبه دلیل از گذشتگان و حکمایی نظیر هرمس، آغاثادیمون و افلاطون بی‌وجه بوده و اگرچه آنان به ذکر دلیل نپرداخته‌اند، ولی ما نیز مجاز به مطالبه

آسمان معنا هم رصد - رصد روحانی - می‌خواهد که عبارت از شهود حقایق ماوراست. او همچنین یادآور می‌شود که شهود و عقل هر دو در کنار یکدیگر مؤثر بوده و سالک را به حقیقت واصل می‌سازند، آنچنان که سالک، بدون قوه بحثیه ناقص است، باحث نیز بدون مشاهده عالم ملکوت، ناقص و بی‌اعتبار بوده و نمی‌تواند از عالم قدس سخنی به میان آورد. (۳۴)

ادله شیخ اشراق بر روش اشراقی

از منظر شیخ اشراق، روش اشراقی مستند به دلایلی چند است که برخی از این دلایل را می‌توان به عنوان اهم دلایل وی برشمرد و برخی دیگر را از لابه‌لای اظهارات وی استخراج و استنباط نمود. در ذیل، پس از ذکر مقدمه‌ای لازم، به بررسی این ادله می‌پردازیم.

شیخ اشراق در ابتدای کتاب *حکمة الاشراق*، با تصریح به اینکه مطالب مندرج در آن، ماحصل و نتیجه ذوق و کشف او در حال اعراض از امور بدنی و احوال مادی و در عین حال اتصال به مجردات روحانی نوری بوده است، اظهار می‌دارد که هر نفس جوینده و طالبی بهره‌ای از نور الهی خواهد برد: «ولکل نفس طالبة قسط من نور الله قل أو کثر» (۳۵)

شارح *حکمة الاشراق* جناب شهرزوری در شرح این عبارت، این‌گونه اظهار می‌کند: ابتدا طالب از مرحله عالم حواس شروع کرده و سپس به عالم نفس وارد شده، پس از آن به مراتب عالم عقل ورود یافته و سپس به عالم ربوبیت وارد می‌شود؛ ولی به حسب آنکه طالب و سالک تا چه مرحله‌ای از مراحل اعلی را بتواند طی کرده و بالا برود، نور الهی وارد بر او شدت می‌یابد و هر چه در طی این مراحل دچار بلیه نزول گردد، آن نور هم ضعیف و کم‌رنگ می‌شود و میزان بهره‌ای که هر سالک از نور الله می‌برد، بستگی به میزان تلاش و سعی او در طی مراحل

نزدیک‌تر از طریقه و روش مشائین در تحصیل است؛ چراکه منطقی که در این سیاق و طریقه آورده شده مختصر و موجز بوده و فروعات و اضافات بسیاری که کارآیی کمی دارند از آن حذف شده و به تبیین و توضیح اموری پرداخته شده که در طریقه اشراقیون، تحصیلی و کسبی نیستند؛ و لذا سهروردی فرمود که این طریقه و روش منظم‌تر و مضبوط‌تر و کم‌مشقت‌تر در تحصیل حقیقت است؛ زیرا این طریقه به خاطر نگارش قواعد و تهذیب و پاک‌سازی و تلخیص مطالب، منضبط و ضابطه‌مند است.» (۳۹)

به عبارتی، شیخ اشراق با حذف امور غیر ضروری از منطق خود، پایه‌گذار دستگاه فلسفی‌ای شده که در عین نزدیک‌تر بودن به حقیقت، بسی آسان‌تر و ضابطه‌مندتر از دستگاه مشاء است. در حقیقت، این دستگاه و مکتب، با قوت و قدرت بیشتری از مکتب مشاء به حل و فصل مسائل می‌پردازد و این به دلیل آن است که شیخ اشراق ابتدا به مدد شهود، به درک حقایق اشیا نایل شده و پس از این مرحله به اقامه دلیل و برهان بر آن پرداخته است و از این رو، اگر استدلال او نیز پذیرفته نشود احدی قادر نیست او را به شک و تردید بیندازد.

شیخ اشراق معتقد است که علت عدم دست‌یابی مشاء به برخی از حقایق ماوراء، عدم سلوک آنان و یا سلوک ضعیف برخی از آنان بوده است. (۴۰)

سیر و سلوک، که از ابزار کلیدی روش اشراقی به شمار می‌رود نقش اساسی در تحصیل حقیقت دارد تا جایی که - برای مثال - مشاء به علت فقدان آن، از درک عالم مثال منفصل و مثل افلاطونی عاجز مانده است؛ اما سهروردی به برکت شهود قادر به مشاهده این دو عالم عظیم گشته و توانسته پس از شهود، برای اثبات آن تحلیل و استدلال ارائه نماید.

دلیل از آنان نیستیم: «هرمس و آغاثادیمون و افلاطون لا یذکرون الحجة علی اثباتها بل یدعون فیها المشاهدة و اذا فعلوا هذا لیس لنا أن نناظرهم.» (۳۷)

او سپس به اثبات حقانیت شهود آنان پرداخته و معتقد است که اگر بنا باشد بر هر مطلبی مطالبه دلیل کنیم، پس باید از مشائین نیز مطالبه دلیل نماییم، حال آنکه خود مشائین بر اساس محسوسات، علم صحیح برهانی اقامه کرده و به علم هیئت پرداخته‌اند و به رصد و شهود عالمان علم هیئت نظیر بطلمیوس استناد نموده‌اند تا جایی که حتی معلم اول - ارسطو - از رصد حکمای بابل بهره برده و بدان استناد نموده است. اکنون که می‌بینیم شهود، راه رسیدن به واقع است و خود مشائین با اعتماد به رصد و شهود حسی، علم هیئت را بنا نهاده‌اند، پس در مورد شهود حکمای عظماء روحانی نیز باید این پذیرش جریان داشته باشد؛ زیرا شهود آنان نیز مایه بنای علم صحیح - که همان حکمت حقه است - گردیده است. در نتیجه، اگر شهود جسمانی حجت است، شهود روحانی نیز حجت بوده و دارای اعتبار است؛ چراکه «فالرصد کالرصد و الاخبار کالاجبار و تأتي التوسل بالرصد الجسمانی کتاتی التوسل بالرصد الروحانی و الندره کالندرة.» (۳۸)

ادعای ندرت در مورد رصد روحانی مردود است؛ چراکه رصد جسمانی نیز نادر است و امکان دست‌یابی به رصد جسمانی همانند امکان دست‌یابی به رصد روحانی است.

۳) روش و طریقه اشراقی از آن رو که مبتنی بر ذوق و کشف و مشاهده انوار است، در رسیدن به مقصود (حقیقت) طریقی نزدیک‌تر، منظم‌تر و آسان‌تر است و این برخلاف سیاق و روش مشائین در تبیین حقایق اشیا است؛ چراکه روش آنان مبتنی بر بحث صرف، استدلال، برهان و نظر است. شارح حکمة الاشراق قطب‌الدین ششیرازی، در شرح اقرب بودن این طریقه چنین می‌نگارد: «و این طریقه

نتایج و آثار روش اشراقی

این شناخت، با ذات نفس، همسان است. بدین سان، شناخت اشراقی معرفتی نجات‌بخش و رستگاه‌کننده است که ریشه در معرفت و عقل قدسی دارد. از این رو، شاید بتوان این شناخت را نوعی استحاله حواس نامید؛ بدین بیان که این شناخت، چون شناختی عرفانی است، ابعادی آخرت‌اندیش یافته و هر چیزی را در ساحت آن جهانی‌اش می‌نگرد. (۴۳)

سهروردی خود در رساله فی حالة الطفولية این‌گونه می‌نویسد: «پس جان آن ذوق را از دست گوش بستاند گوید که تو سزاوار آن نیستی که این شنوی گوش را از شنیدن معزول کند و خویشان شنود اما در آن عالم؛ زیرا که در آن عالم شنیدن کار گوش نبود.» (۴۴) این همان گوش درونی است.

او در رساله روزی با جماعت صوفیان در پاسخ این پرسش که «چون دیده گشاده شود بیننده چه بیند؟» می‌گوید: «چون دیده اندرونی گشاده شود، دیده ظاهر بر هم باید نهادن و لب بر هم بستن و در این ۵ حس ظاهر را دست، کوتاه باید کردن و حواس باطن را در کار باید انداختن تا این بیمار چیز اگر گیرد به دست باطن گیرد و اگر بیند به چشم باطن بیند و اگر شنود به گوش باطن شنود و اگر بوید به چشم باطن بوید و ذوق وی از خلق جان باشد. چون این معنی حاصل آمد پیوسته مطالعه سر آسمان‌ها کند و از عالم غیب هر زمان آگاهانیده شود.» (۴۵)

این آگاه شدن از عالم غیب، به معنای برانگیختن و به‌کارگیری اندام لطیف حواس درونی آدمی است که پس از استحاله حواس ظاهر، به حواس درونی و معنوی مبدل گشته و در واقع، عالم مثال را جانشین عالم پندار و خیال نموده است و این همان است که سالک باید به مقامی رسیده باشد که در حدیث قدسی آمده: «من همان چشمی‌ام که او بدان می‌بیند.» (۴۶)

۱. شیخ اشراق در سایه این روش و تعالیم حکمت اشراق، به برقرار کردن پیوند مجدد با حکمت الهی نور، که حکمای ایران باستان مبشر آن بودند، نایل گردید. تجدید حکمت فرزندانگان ایران باستان، سهمی ویژه در ارائه چهره‌ای خاص از فلسفه اسلامی ایرانی داشته است. او در این مسیر به نفی و طرد هرگونه مشابهت با ثنویت و دوگانه‌پرستی مجوس پرداخته (۴۱) و در کلمة التصوف با اعراض از تعلیمات ظاهری زرتشتیان، خود را با گروهی از حکمای ایران که اعتقاد باطنی مبتنی بر وحدت مبدأ الهی داشتند، یکی دانسته است. (۴۲)

۲. در پرتو این روش، شناخت نظری و عرفانی در شاهراه حکمت که لازمه احیای اندیشه الهی نور است تلفیق گردید.

۳. وصول به شناختی که فقط شناخت نظری نیست، بلکه شناختی اشراقی و رستگارکننده است، محقق گردید. در واقع، حکمت اشراق، سالک را از یک شناخت انتزاعی به حضوری مستقیم، بی‌واسطه و روشن‌گر رهنمون می‌شود و این شناخت روشن‌گر و روشنی‌بخش همان شناخت اشراقی است. این شناخت و معرفت قدسی (یا بینش شهودی) که تجلی حقایق نخستین و سرچشمه حکمت الهی و عرفان است، نوعی علم حضوری است که با علم حصولی یا صوری مشائیان تفاوت دارد. اساساً در پرتو این علم حضوری است که موضوع، بی‌واسطه روشن می‌شود و بدون هیچ‌گونه حجاب و مانعی، آمادگی پذیرش نور یا روشنی بیش از پیش فراهم می‌گردد.

این شناخت را در جای جای آثار سهروردی می‌توان به خوبی مشاهده کرد. از آن جمله، در حکایت منامیه و رؤیایی که وی از ارسطو آموخته است. نوعی ارشاد تدریجی برای رسیدن به خودشناسی مشهود است که البته

اصل توافق میان دین و فلسفه صحه نهاد. البته لازم به ذکر است که گرچه مهم‌ترین کار فارابی توفیق میان دین و فلسفه بوده، اما این کار، پدیدار نوی در تاریخ فکر انسان به حساب نمی‌آید. به گونه‌ای که حتی فلوطین نیز در فکر ایجاد مکتبی در فلسفه بوده که بتواند به وسیله آن، میان ادیان مختلف و فلسفه‌های مهم جمع کند و اگرچه توفیق جمع میان حکمت و شریعت و نزدیک کردن و آشتی دادن آن دو، به نحو تفصیلی نصیب فارابی گشت، اما شیخ اشراق به مدد روش اشراقی، موفق به عرضه این طرح در فلسفه خود شد و با ذکر اسامی حکمای باستان در کنار نام عرفایی همچون بایزید، تستری، حلاج و... پیشاهنگ علم تأویل گشت. (۴۷)

او در تلفیق دین و فلسفه، گام را جلوتر نهاد و قرآن کریم و احادیث نبوی را سرچشمه الهام‌بخش فلسفه دانست و بر تمسک به کتاب و سنت پای فشرده.

۷. از دیگر نتایج و آثار روش اشراقی، تبیین دقیق از مراحل سیر و سلوک (کشف و شهود) است. مرحله اول، عبارت است از بیداری نفس و آگاهی او از غربت خویش در این جهان که همان غربت غریبه است. مرحله دوم، عبارت است از دیدار نفس با فرشته و راهبر - که در مکتب مشاء همان عقل فعال و همزاد آسمانی نفس است. مرحله سوم، پرده برداشتن نفس از دنیای درون و آشکار شدن رازهای نفس است؛ سلوک درونی که به ملکوت منتهی می‌شود و در نهایت، به عروج به عالم بالا و رسیدن به مبدأ می‌انجامد. (۴۸)

نتیجه‌گیری

فلسفه اشراق بر پایه اشراق و شهود و با محوریت روش اشراقی، معتقد است که تسلط در علوم بحثی و تقویت جنبه‌های استدلالی، هرچند یکی از مقدمات ضروری

۴. اثر دیگر این روش را می‌توان پرورش حکیم متألهی دانست که با قلب و جان خویش به کشف خدا نایل گردیده است. سهروردی، حکیم متأله را نماد کسی می‌داند که شناخت نظری و تجربه عارفانه به طور همزمان در وجود او جلوه‌گر است؛ چراکه تا انسان سالک بر جهت قدسی که وجهه کبراست آگاهی نیابد، حکیم نمی‌گردد و تا زمانی که تن او همچون پیراهنی نگردد که گاه بپوشد و گاه درآورد متأله نمی‌گردد و این نیرو فقط با نور تابان و شعله درخشان پدیدار می‌شود؛ چنان‌که آهن گداخته با نزدیکی به آتش، شباهت به آتش یافته و فعل آتش را انجام می‌دهد. از این رو، شگفتی نیست که نفسی که با نور خدا استضاء می‌کند، تمامی عوالم وجود از آن نفس اطاعت می‌کنند، همچون اطاعت از قدیسان، و با اشاره همین نفس است که اشیا حاصل گردیده و صورت می‌پذیرد.

۵. از جمله نتایج دیگر این روش، استحکام عقلانیت و مبارزه با قشری‌گری است. نفوذ اندیشه‌های سهروردی در سنت فلسفه اسلامی، به گونه‌ای بود که فلاسفه شیعی توانستند به کمک آن، جنبه‌های باطنی‌تر اسلام را در مقایسه با برداشت‌های ظاهری‌تر و مبتنی بر نص متون، به طرز موجه‌تری از لحاظ عقلی تحلیل کنند. روش اشراقی با تأیید و صحه گذاشتن بر استدلال و برهان عقلی به عنوان شرط لازم برای ورود به حکمت اشراق، به تبیین عقلانیت دینی پرداخته و در پی آن نیست که عقل را به کشف و شهود دل راضی سازد، بلکه به مدد شهودات قلبی به توسعه عقلانیت پرداخته است.

۶. از دیگر آثار این روش، تقویت مجدد طرح وحدت حکمت در جهان و هماهنگی میان دین و فلسفه است که گرچه او مبدع آن نبود، اما با تأکید بر آن، به صورت جدی آن را در فلسفه خود عرضه داشت و بر همین اساس بر

برای تبیین حقایق و آغاز حکمت به شمار می‌رود، لکن کشف و شهود بر پایه ریاضت، انسلاخ از دنیا و تهذیب نفس شرط لازم در نیل و دست‌یابی به حقیقت هستی بوده و باید در کنار روش عقلی و برهانی مورد استفاده قرار گیرد. از این‌رو، طریق استدلالی محض برای کشف واقع و نیل به مقصود، ناکافی بوده و طریق کارآمدتر بهره بردن از روش اشراقی در کنار روش برهانی است؛ روشی که پایه‌ها و مبانی خود را از شریعت حقه و آموزه‌ها و تعالیم آن برگرفته است.

از سوی دیگر، روش اشراقی به دلیل مبانی خاص خود، قابل ارزیابی و بررسی است. پایه و اساس فکری روش اشراقی، مبتنی بر اعتقاد به عدم تعارض عقل و شهود، بلکه هم‌افق بودن این دو عنصر و در مرتبه‌ای فراتر، مدد دادن شهود به عقل است. بر همین اساس، می‌توان شیخ اشراق را عرضه‌کننده جدی طرح وحدت حکمت در جهان و هماهنگی میان دین و فلسفه برشمرد؛ زیرا او نام عرفایی همچون بایزید بسطامی، سهل تستری، حلاج و... را در کنار نام حکمای باستان ذکر نموده و هر دو طیف را برخوردار از حکمت حقه می‌داند.

از جمله عناصر و منابع تأثیرگذار در این روش، حکمت فیثاغورثیان و حکمت خسروانی را می‌توان نام برد که به دلیل اشتراک در خمیره ازلی حکمت (خرد جاودان) همانند عرفای بنام همچون بایزید بسطامی، سهل تستری، حلاج و... همگی برخوردار از حکمت حقه بوده و از طریق کشف به حقیقت دست یافته‌اند.

در زمینه آثار و نتایج متفرعه بر روش اشراقی، می‌توان پرورش حکیم متأله را به عنوان نماد کسی که شناخت نظری و تجربه عارفانه را به صورت همزمان جلوه‌گر ساخته، از آثار عملی این روش به شمار آورد. در واقع، حکمت اشراق سالک را از شناخت انتزاعی به شناخت

حضور مستقیم و بی‌واسطه رهنمون می‌شود. این شناخت، تعبیر دیگری از همان شناخت اشراقی است و به‌سان معرفتی نجات‌بخش و رستگارکننده ریشه در معرفت و امر قدسی دارد و از آن‌رو که شناختی عرفانی است، ابعادی آخرت‌اندیش یافته و هر چیزی را در ساحت آن جهانی‌اش می‌نگرد. بدین ترتیب، روش اشراقی به گونه‌ای نظام‌مند، شهود و اشراق را در فلسفه وارد نموده و از آن برای نیل به حقیقت در کنار روش عقلی استدلالی به طور همزمان استفاده می‌نماید؛ روشی که در نهایت منتهی به تدوین نظام نورمحور و نوراندیش اشراقی می‌گردد.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- محمد شهرزوری، شرح حکمة الاشراق، تصحیح، تحقیق و مقدمه سیدحسین ضیائی تربتی، ص ۱۹.
- ۲- قطب‌الدین شیرازی، شرح حکمة الاشراق، به اهتمام عبداللّه نورانی و مهدی محقق، ص ۱۳.
- ۳- علی‌اکبر دهخدا، لغت‌نامه، زیرنظر محمد معین، ج ۲، ص ۲۶۲۹.
- ۴- هانری کربن، تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه اسدالله مبشری، ص ۲۲۷.
- ۵- قطب‌الدین شیرازی، همان، ص بیست و هفت.
- ۶- همان، ص ۱۱.
- ۷- علی‌اکبر دهخدا، همان، ج ۲۹، ص ۱۳۰.
- ۸- همان.
- ۹- رحمت‌الله رضایی، «روش‌شناسی حکمت اشراق و اعتبار معرفت‌شناختی آن»، معرفت فلسفی، ش ۱۷، ص ۳۳.
- ۱۰- شهاب‌الدین سهروردی، مجموعه مصنفات، مقدمه هانری کربن، ج ۲، ص ۱۳.
- ۱۱- ر.ک: جمیل صلیبا، فرهنگ فلسفی، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، ص ۵۳۱.
- ۱۲- شهاب‌الدین سهروردی، همان، ج ۱، ص ۱۹۴.
- ۱۳- همان، ص ۳۶۱.
- ۱۴- محمدبن علی صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۶۹.
- ۱۵- شهاب‌الدین سهروردی، همان، ج ۲، ص ۱۶۲-۱۶۴.
- ۱۶- حسین ضیائی، معرفت و اشراق در اندیشه سهروردی، ترجمه سیما نوربخش، ص ۱۷.
- ۱۷- همان، ص ۳۵-۳۶.
- ۱۸- شهاب‌الدین سهروردی، همان، ج ۲، ص ۱۰-۹.

- ۱۹- همان، ص ۱۰.
- ۲۰- رحمت‌الله رضایی، همان، ص ۵۸.
- ۲۱- مهدی امین‌رضوی، **سهروردی و مکتب اشراق**، ترجمه مجتهدالدین کیوانی، ص ۲۷.
- ۲۲- شهاب‌الدین سهروردی، همان، ج ۱، ص ۷۴.
- ۲۳- همان، ص ۴۹۴.
- ۲۴- همان، مقدمه فرانسیس هانری کرین، ص ۴۱.
- ۲۵- سیدمهدی امامی‌جمعه، «مقایسه‌ای تحلیلی - انتقادی بین مشکوة الانوار و حکمة الاشراق»، **پژوهش‌های فلسفی - کلامی**، ش ۱۱ و ۱۲، ص ۲۲۸-۲۶۱.
- ۲۶- شهاب‌الدین سهروردی، همان، ج ۲، ص ۱۱۱.
- ۲۷- همان، ج ۱، ص ۵۰۳.
- ۲۸- همان، ص ۱۹۹.
- ۲۹- همان، ص ۱۹۲.
- ۳۰- همان، ص ۱۲۱.
- ۳۱- همان، ج ۲، ص ۱۰.
- ۳۲- همان، ص ۱۵۶.
- ۳۳- همان، ج ۱، ص ۴۴۴.
- ۳۴- همان، ص ۳۶۱.
- ۳۵- همان، ج ۲، ص ۹.
- ۳۶- ر.ک: همان، ص ۱۰؛ شمس‌الدین محمد شهرزوری، همان، ص ۱۶ و ۲۰.
- ۳۷- شهاب‌الدین سهروردی، همان، ج ۱، ص ۴۶۰.
- ۳۸- همان، ج ۲، ص ۱۳.
- ۳۹- قطب‌الدین شیرازی، همان، ص ۱۵-۱۶.
- ۴۰- شهاب‌الدین سهروردی، همان، ج ۱، ص ۴۹۶.
- ۴۱- همان، ج ۲، ص ۱۱.
- ۴۲- همان، ج ۳، ص ۱۱۶-۱۱۷.
- ۴۳- داریوش شایگان، **هانری کرین، آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی**، ترجمه باقر پرهام، ص ۲۱۹.
- ۴۴- شهاب‌الدین سهروردی، همان، ج ۳، ص ۲۶۴.
- ۴۵- همان، ص ۲۴۹.
- ۴۶- محمدباقر مجلسی، **بحار الانوار**، ج ۶۷، ص ۲۲.
- ۴۷- مهدی امین‌رضوی، **سهروردی و مکتب اشراق**، ترجمه مجتهدالدین کیوانی، ص ۲۷-۲۸.
- ۴۸- داریوش شایگان، همان، ص ۲۷۰.
- منابع
- امامی‌جمعه، سیدمهدی، «مقایسه‌ای تحلیلی انتقادی بین مشکوة الانوار و حکمة الاشراق»، **پژوهش‌های فلسفی کلامی**، ش ۱۱ و ۱۲، بهار و تابستان ۱۳۸۱، ص ۲۲۸-۲۶۱.
- امین‌رضوی، مهدی، **سهروردی و مکتب اشراق**، ترجمه مجتهدالدین کیوانی، تهران، مرکز، ۱۳۷۷.
- دهخدا، علی‌اکبر، **لغت‌نامه**، زیرنظر محمد معین و جعفر سجادی، چ دوم، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
- رضایی، رحمت‌الله، «روش‌شناسی حکمت اشراق و اعتبار معرفت‌شناختی آن»، **معرفت فلسفی**، ش ۱۷، پاییز ۱۳۸۶، ص ۲۷-۶۴.
- سهروردی، شهاب‌الدین، **مجموعه مصنفات**، مقدمه هانری کرین، چ سوم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۰، ج ۱.
- ، **مجموعه مصنفات**، مقدمه هانری کرین، چ سوم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۰، ج ۲.
- ، **مجموعه مصنفات**، تصحیح و تحشیه و مقدمه سیدحسین نصر، چ سوم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۰، ج ۳.
- شایگان، داریوش، **هانری کرین آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی**، ترجمه باقر پرهام، چ دوم، تهران، پژوهش‌فرزان، ۱۳۷۳.
- شهرزوری، شمس‌الدین محمد، **شرح حکمة الاشراق**، تصحیح، تحقیق و مقدمه سیدحسین ضیائی تربتی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲.
- شیرازی، قطب‌الدین، **شرح حکمة الاشراق**، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۰.
- صدوق، محمدبن علی، **عیون اخبار الرضا**، ترجمه حمیدرضا مستفید و علی‌اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۰.
- ضیائی، حسین، **معرفت و اشراق در اندیشه سهروردی**، ترجمه سیما نوریخس، تهران، فرزانه‌روز، ۱۳۸۴.
- کرین، هانری، **تاریخ فلسفه اسلامی**، ترجمه اسدالله مبشری، چ سوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱.
- مجلسی، محمدباقر، **بحار الانوار**، بیروت، داراحیاء التراث العربیه، ۱۴۰۳ق.